



فصل دوازدهم: هدف نهایی زندگی

هر موجودی که واجد حیات است، تنها نیست و برای خودش زندگی نمی‌کند.
ویلیام بلیک

جولیان با تأمل گفت: «اهالی سیوانا نه تنها سرحال‌ترین افرادی بودند که می‌دیدم، بلکه بدون شک مهربان‌ترین افراد بودند.»

«رامان به من گفت وقتی که بچه بوده، زمانی که دراز می‌کشید تا بخوابد، پدرش به آرامی به کلبه پوشیده از رز او می‌رفته و می‌پرسیده چه کارهای خوبی در طول روز انجام داده بوده است. چه باور کنی یا نکنی، آگه می‌گفت که هیچ کاری نکرده، پدرش از او می‌خواست بلند بشه و قبل از این که اجازه داشته باشه بخوابه، مقداری مهربانی و از خودگذشتگی انجام بده.»

جولیان ادامه داد. «یکی از ضروری‌ترین ویژگی‌ها برای زندگی روشنفکرانه اینه که فرقی نداره چه چیزی به دست آوردی، فرقی نداره چند خانه بیلاقی داری، فرقی نداره چند ماشین داری، کیفیت زندگی در کیفیت کمک‌های تو خلاصه میشه.»

«آیا این مطالب به رزهای زرد تازه در حکایت رامان مربوط میشه.»
«البته که بله. گل‌ها، یادآور ضرب‌المثل قدیمی چینی که میگه "اندکی رایحه، همیشه روی دستی باقی می‌مونه که به تورز می‌ده". معنای این ضرب‌المثل واضحه. وقتی برای بهبود زندگی دیگران فعالیت می‌کنی، به صورت غیرمستقیم زندگی خودت رو بهبود میدی. وقتی هرروز به صورت

تصادفی مهربانی می‌کنی، زندگی به مراتب غنی‌تر و بامعنی‌تر میشه. برای مقدس کردن هرروز، به طریقی به دیگران خدمت کن.»
 «پیشنهاد می‌کنی که در کارهای داوطلبانه شرکت کنم؟»
 «این یک نقطه شروع عالی، ولی منظورم، فلسفی‌تر از این کارهاست. پیشنهاد می‌کنم که یک چارچوب جدیدی از نقش در روی کره زمین انتخاب کنی.»

یک چارچوب از نقش، طرز نگاه ما به شرایط یا به طور کلی زندگیه. برخی افراد نیمه خالی لیوان زندگی رو می‌بینند. افراد خوش بین نیمه پر لیوان رو می‌بینند. این عده، همان شرایط رو متفاوت تفسیر می‌کنند چون چارچوب فکری متفاوتی برگزیدند. یک چارچوب فکری اساساً لنزیه که از طریق اون وقایع زندگی بیرونی و درونی رو می‌بینی.»

«پس وقتی پیشنهاد میدی که یک چارچوب فکری جدید برای هدفم داشته باشم، منظورت اینه که باید دیدگاهم رو عوض کنم؟»
 «یه جورایی. برای پیشرفت چشمگیر در کیفیت زندگی، باید یک نگاه جدید از علت بودند روی کره زمین داشته باشی. باید بفهمی که همان طور با هیچی به دنیا اومدی با هیچی هم از دنیا میری. در این صورت، تنها یک دلیل حقیقی برای اینجا بودند وجود داره.»
 «چه دلیلی؟»

جولیان پاسخ داد: «این که کمک خودت رو به دیگران بدی و به صورت معناداری کمک کنی. من نمی‌گم که نمی‌تونی وسایل رفاهی خودت رو داشته باشی یا این که باید حرفه حقوقیت رو رها کنی و زندگی رو وقف محرومین کنی، هر چند که اخیراً افرادی رو دیدم که با رضایت کامل این کار رو انجام دادند. دنیای ما در میانه یک تغییر بزرگه. مردم کم‌کم دارن جای پول رو به معنا میدن. وکلایی که عادت داشتند مردم رو با اندازه استطاعت مالی قضاوت کنن، الان

اونها رو با اندازه تعهدی که به دیگران دارند قضاوت می‌کنن. با اندازه قلبی که دارند قضاوت می‌کنن. معلمان از پناهگاه شغل امن خود بیرون اومدن تا رشد عقلی کودکان نیازمند در محله‌های فقیرنشین رو تأمین کنن. اشخاص متوجه هستن که برای هدفی اینجا هستن و استعداد‌های خاصی دارن که در راستای فهم این به اونها کمک می‌کنه.»

«چه استعداد خاصی؟»

جولیان متذکر شد: «دقیقاً استعدادهایی که در طول شب به تو گفتم. توانایی ذهنی بالا، انرژی بیکران، خلاقیت نامحدود، منبع نظم و سرچشمه آرامش. خیلی ساده این استعدادها در خصوص بازکردن گنج‌ها و استفاده از اونها در راستای صلاح همگانیه.»

«هنوز دارم گوش می‌دم. چطوری یک آدم می‌تونه کارهای خوبی انجام

بده؟»

«خیلی ساده! دارم این رو میگم که باید تغییر جهان بینی رو در اولویت قرار بدی تا این‌که دیگه خودت رو به عنوان یه شخص جداافتاده نبینی و خودت رو عضوی از اجتماع ببینی.»

«پس باید مهربان‌تر و باگذشت‌تر باشم؟»

«این رو بدون که بهترین کاری که می‌تونی انجام بدی، خدمت‌رسانی به مردمه. اهالی سیوانا این رو فرایند بیرون انداختن غل و زنجیر نفس می‌نامیدن. همه اینها در مورد از دست دادن خودخواهی و توجه به هدف برتره. این ممکنه در قالب خدمت‌رسانی بیشتر به اطرافیان با تخصیص زمان یا مصرف انرژی به دست بیاد. اینها حقیقتاً دو تا از ارزشمندترین منابع وجود توئه. این می‌تونه چیزی به بزرگی یک دوره یک ساله کار برای فقرا در تعطیلات آخر هفته باشه یا به کوچکی راه دادن به چند خودرو در یک ترافیک سنگین. ممکنه پیش پا افتاده به نظر بیاد، ولی اگه یک چیز یاد گرفته باشم اون اینه که وقتی شروع

می‌کنی برای بهتر کردن دنیا تلاش کنی، زندگی توبه سوی بُعد سحرآمیزی حرکت می‌کنه. رامان می‌گفت که وقتی متولد میشیم، ما گریه می‌کنیم در حالی که دنیا لذت می‌بره.» جولیان می‌گفت که باید طوری زندگی کنیم که وقتی می‌میریم، دنیا گریه کنه در حالی که ما لذت می‌بریم.

می‌دانستم که جولیان نکته‌ای داشت. یکی از مشکلاتی که در ضمن کار حقوقی من را اذیت می‌کرد، این بود که واقعاً احساس نمی‌کردم کمکی که می‌دانستم از دستم برمی‌آید را انجام می‌دهم. قطعاً من امتیاز وکالت تعدادی از پرونده‌های از پیش تنظیم شده‌ای را داشتم که چند شکایت داشتند؛ اما حقوق به جای این که کاری از روی عشق باشد، در نظر من تجارت شده بود. من همانند بسیاری از هم‌دوره‌هایم در دانشکده حقوق، آرمان‌گرا بودم. از بین قهوه سرد و پیتزای بیات شده در خوابگاه، تصمیم گرفته بودیم که دنیا را تغییر دهیم. تقریباً از آن موقع بیست سال می‌گذرد و میل آتشین من برای تغییر جای خود را به میل آتشین من به بازپرداخت وام و تهیه پول بازنشستگی داده است. برای اولین بار بعد از این همه وقت، متوجه شدم که خودم را در وسط پيله مستور کردم. به طور کلی از دست جامعه در این پيله پناه گرفته بودم و به آن انس گرفته بودم.

جولیان ادامه داد: «بذار داستانی برات تعریف کنم که ممکنه واقعاً به عمق قضیه پی ببری. زمانی یک پیرزن ضعیف بود که شوهرش که عاشقش بود، مرد. بعد با پسر و عروس و دخترش زندگی کرد. هر روز، بینایی و شنوایی پیرزن بدتر می‌شد. یک روز از اون جایی که دستانش خیلی بد می‌لرزید، نخودها از بشقاب و سوپ از کاسه‌اش روی زمین ریخت. پسر و عروسش از کثیفی که ایجاد کرده بود ناراحت شدند و یک روز گفتند که دیگه بسه. یک میز کوچک برای پیرزن در گوشه‌ای کنار کمد جارو گذاشتند تا پیرزن همه وعده‌های غذایی‌ش رو اون جا به تنهایی بخوره. پیرزن وقت غذا با چشمان پراشک از آن

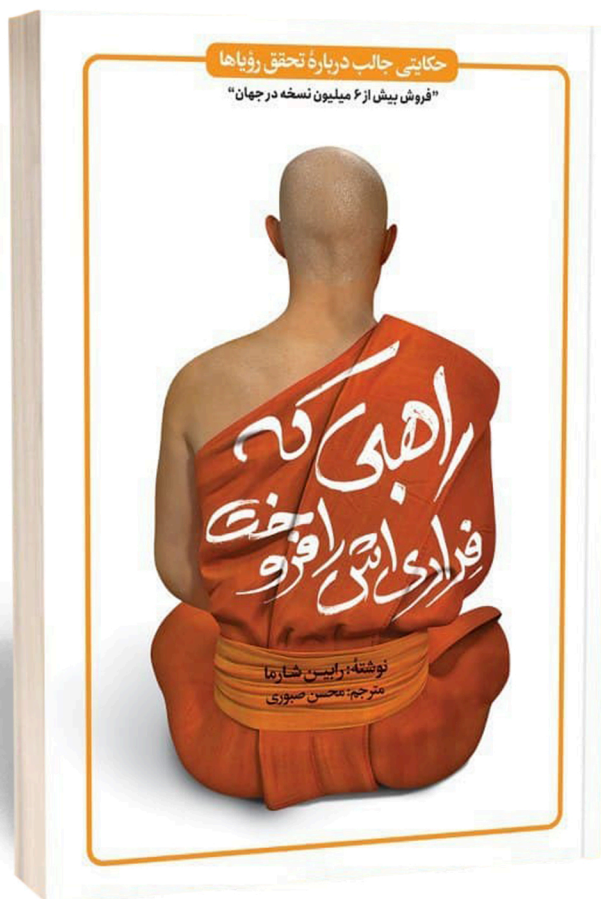
طرف اتاق به اونها نگاه می‌کرد، اما فقط برای سرکوفت زدن به خاطر انداختن قاشق یا چنگال، به ندرت با او حرف می‌زدند.

یک شب درست قبل از شام، دختر کوچولو روی زمین مشغول خونه بازی بود. پدرش خیلی جدی پرسید: چی داری می‌سازی؟ دختر گفت دارم یک میز کوچک برای تو و مامان درست می‌کنم تا روزی که بزرگ شدم، در گوشه‌ای غذا بخورید. پدر و مادر به مدت طولانی سکوت کردن. بعد گریه کردن. آن لحظه متوجه طبیعت کارشون و ناراحتی که ایجاد کردن، شدن. اون شب پیرزن رو به مکان مناسبی در میز غذای بزرگ آوردن و از آن لحظه به بعد، پیرزن همه وعده‌های غذا رو همراه با آنها خورد؛ و زمانی که یک تکه کوچک غذا روی میز می‌ریخت یا چنگال روی زمین می‌افتاد، دیگه هیچ کس ابراز ناراحتی نمی‌کرد.»

جولیان گفت: «در این داستان، پدر و مادر انسان‌های بدی نبودن. اونها صرفاً جرقه‌ای لازم داشتند تا شمع همدردی خود رو روشن کنن. همدردی و مهربانی‌های روزانه، زندگی رو به مراتب غنی‌تر می‌کنه. هر روز صبح به کارهای خوبی که در طول روز برای دیگران انجام میدی فکر کن. جملات ستایش‌گر صمیمی به کسانی که کمترین توقع رو دارن، بزن، حرکات محبت‌آمیز نسبت به دوستان نیازمند نشون بده، همیشه همدرد اعضای خانواده باش بدون هیچ علت خاصی، همه این کارها کمک می‌کنه به یک زندگی فوق‌العاده‌تری؛ و در خصوص دوستی مطمئن شو که حال دوستانت رو بهتر می‌کنی. یک فرد با سه دوست صمیمی در واقع خیلی ثروتمنده.»

«سرم را به علامت رضایت تکان دادم.»

«دوستان به شوخ طبعی، شیف‌تگی و زیبایی زندگی اضافه می‌کنند. چیزهای کمی وجود داره که قدرت جوان‌سازی بیشتری نسبت به خنده از ته دل با یک دوست قدیمی رو داشته باشه. وقتی که خودت رو پرفضیلت



خرید این اثر از سایت
YUSHITA.COM

یوشیتا

✉ INFO@YUSHITA.COM ☎ ۰۲۵-۳۲۶۱۷۲۳۷ 📱 @YUSHITAPUB